

۱۵ رویداد گیرا از زندگی و هنر آفرینشگرانه فرانتس یوزف هایدن

بمناسبت دویست و دهمین سال درگذشت فرانتس یوزف هایدن (۲۰۱۹)

۱. اگرچه در دفتر زادنگاری آهنگساز در ستون «زادروز»، «روز نخست ماه آوریل» نوشته شده، اما خود او بر این جُستار پافشاری می‌کرد که او در شب ۳۱ ماه مارس سال ۱۷۳۲ به دنیا آمده. در یک کاوشگری نه چندان بزرگ زندگی‌نامه **هایدن**، که در سال ۱۷۷۸ بچاپ رسید، از زبان او این سخنان باز بیان می‌شود: «برادر من **میشائیل** گفت که من زاده ۳۱ مارس هستم. او نمی‌خواست که مردم بگویند که من همچون "کودن آوریل" گام به این دنیا گذاشتم».



۲. **آلبرت کریستوف دیس**، زندگی‌نامه‌نویس **هایدن**، که درباره سال‌های نخستین زندگی او نوشته بود، می‌گوید که چگونه او همچنین در شش سالگی یاد گرفت که بر روی کوس [طبل] بنوازد و در راه‌پیمایی دینی به مناسبت هفته ورجاوند [مقدس] هم‌انبازی [شرکت] کرد، به گونه‌ای که جای کوس نواز به ناگهان از دنیا رفته را گرفت. کوس را به کمر یک گوزپشت بسته بودند، تا پسر کوچک بتواند بروی آن بنوازد. این ساز تا به امروز در کلیسای **هاینبورگ** نگهداری می‌شود.



۳. **هایدن** بدون آن که چیزی از دانش دیدمان [تئوری] موسیقی بداند، شروع به نوشتن موسیقی کرد. یک بار کاپلمایستر [سرپرست گروه آوازی یا سازی]، **هایدن** را دید که در ستایش مریم، مادر عیسی مسیح، سرگرم نوشتن موسیقی برای یک گروه آوازی دوازده آوایی [صدایی] می‌باشد، اما حتی خودش را به دردرس نینداخت تا به آهنگساز تازه کار رهنمود دهد و به او کمک کند. به گفته **هایدن**، در زمان ماندگاری خود در کلیسای اسقف‌نشین، منتور [خردپرور] آنجا تنها دو آموزه دانش دیدمان موسیقی به او آموخت. **هایدن** کوچک به‌هنگام فراگیری همه آن چیزی که او به‌هنگام آیین دینی می‌بایست می‌خواند، یاد گرفت که چگونه موسیقی در عمل «ساخته شده». پسان‌تر او به **یوهان فردریش روخلیتز** می‌گفت: «من هیچگاه یک آموزگار راستین نداشته‌ام. یادگیری موسیقی را من با کار کنشگرانه شروع کردم - ابتدا با آواز خواندن، سپس نواختن سازهای موسیقی و تنها پس از آن - آهنگ‌سازی. بیش از یادگرفتن، گوش می‌کردم. موشکافانه گوش می‌کردم و در تلاش بودم تا، آنچه را که بیش از هر چیزی برایم کارآیی می‌داشت، بکار ببرم. اینگونه من دانش و کاردانی را [در زمینه موسیقی و آهنگسازی] بدست آوردم».



۴. در سال ۱۷۵۴ **هایدن** آگاه شد که مادرش در چهل و هفت سالگی از دنیا رفته است. کمی پس از این، **ماتیس** **هایدن** پنجاه و پنج ساله [پدر **هایدن**. م] با خدمتکار خود که تنها نوزده سال داشت، پیوند زن و شوهری بست. این-گونه، **هایدن** دارای یک نامادری ای شد که سه سال از او کوچکتر بود.



۵. بنابر انگیزه‌های ناشناخته، دختری که **هایدن** به او دل بسته بود، بجای بستن پیوند زن و شوهری با او، نیایش‌گاه مسیحی را برگزید. روشن نیست که چرا، اما **هایدن** با خواهر بزرگتر او پیمان بست، که نسبت به موسیقی ناسازگار و یکسان‌انگار [بی تفاوت] بود. بنابه گواهی موسیقی‌دانانی که **هایدن** با آنها کار می‌کرد، زن او، در تلاش برای رنجاندن شوهرش، دست‌نوشته‌های ساخته‌های موسیقایی او را به جای هیزم در پخت و پز بکار می‌برد. گذشته از آن، این زن و شوهر نتوانستند درآیش [احساس] پدر و مادر بودن را بیازمایند - آنان بدون فرزند ماندند.



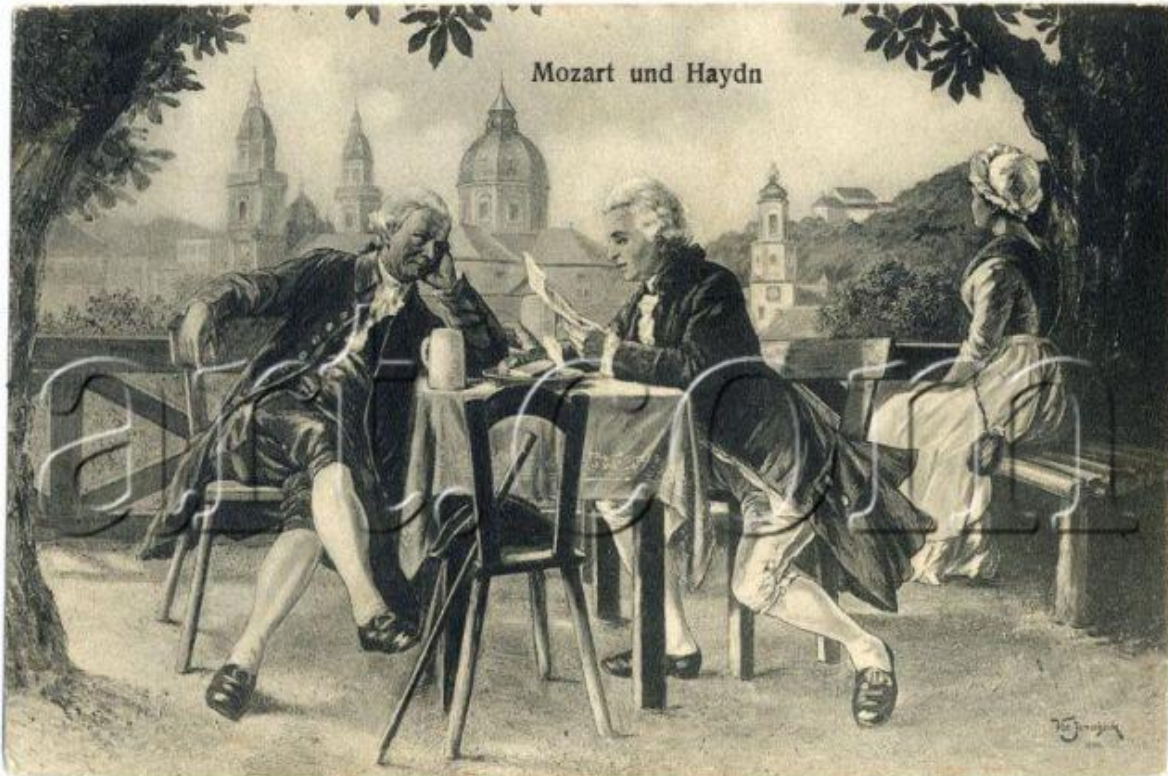
۶. دلتنگ از جدایی درازمدت از خانواده‌های خود، موسیقی دانان ارکستر از *هایدن* خواهش کردند تا او به شاهزاده، درخواست آنان را برای دیدار با بستگان‌شان برساند و استاد، همچون همیشه، راه هوشمندانه‌ای را پیدا کرد تا شاهزاده را در این باره آگاه سازد - این بار با کمک یک شوخی موسیقایی. در سنفونی شماره ۴۵، بخش پایانی به جای آنکه در مایه [تنالیته] فا-دییز بزرگ [ماژور] (که ناستواری و تنشی به وجود می‌آورد که نیاز به گره‌گشایی دارد)، در مایه دو-دییز بزرگ [ماژور] به پایان می‌رسد. در این جا، *هایدن Adagio* را وارد می‌کند تا حال و هوای نوازندگان را به پشتیبان خود (یعنی شاهزاده) برساند. در اینجا سازبندی او، نوآورانه است: سازها یکی بدنبال دیگری خاموش می‌شوند و هر نوازنده با به پایان رساندن بخش خود، سپندار [شمع] سه پایه نئی خود را خاموش کرده، نت‌ها را برداشته و بدون آوا [صد] جای خود را ترک می‌کند و سرانجام در تالار خاموش اجرای موسیقی، تنها دو ویولن برجای می‌مانند که موسیقی می‌نوازند. خوشبختانه، شاهزاده بدون آنکه خشمگین شود، به خواسته آنان پی برد: نوازندگان می‌خواهند چند روز از کار آزاد باشند. روز پس از آن، وی فرمان داد تا همه بی‌درنگ برای رفتن به *وین*، شهری که در آن، خانواده‌های بیشتر خدمتکاران او زندگی می‌کردند، آماده شوند. و از آن زمان به این سوی، سنفونی شماره ۴۵، «بدرود» نامیده می‌شود.



۷. جان بلیند چاپچی لندنی، در سال ۱۷۸۹ به *استرهایزی*، به مکانی که *هایدن* در آن زندگی می‌کرد، آمد، تا کارهای تازه او را دریافت کند. یک رویداد با این دیدار در پیوند است، که روشن می‌سازد، چرا چهارتایی [کوارتت] زهی فا-مینور [کوچک]، اپوس ۵۵ شماره ۲، «ریش و سیبل تراشی» نامیده می‌شود. بنابر داستانی، *هایدن*، با در دست داشتن تیغی گند، بانگ برآورد: «من آماده‌ام تا در ازای یک تیغ تیز، بهترین چهارتایی [کوارتت] خود را بدهم». با شنیدن این گفته، *بلیند* بی‌درنگ یک بسته از تیغ‌های پولادین انگلیسی را پیشکش او کرد. *هایدن* هم، آریبا [وفادار] به گفته خود، دست‌نوشته خود را به این چاپچی پیشکش کرد.



۸. **هایدن و موتسارت** برای نخستین بار در سال ۱۷۸۱ در **وین** با یکدیگر دیدار کردند. میان دو آهنگساز دوستی بسیار نزدیکی، بدون سایه‌ای از رشک یا بدگویی از یکدیگر، پدیدار شد. سنایش [احترام] بسیار بزرگی که هر یک از آنان به کار دیگری می‌گذاشت، راه را برای درک دوجانبه هموار می‌ساخت. **موتسارت** به دوست بزرگتر خود آفریده‌های تازه خود را نشان می‌داد و بی‌چون و چرا به هرگونه خرده‌گیری [نقد] از سوی او گوش می‌داد. او هنرآموز **هایدن** بشمار نمی‌رفت، اما نگرش او را بالاتر از نگرش هر موسیقی‌دان دیگری، حتی بالاتر از نگرش پدر خود می‌دانست. با آنکه سن، خوی و سرشت آنها ناهمگون بود، دوستی میان آنان پابرجا ماند.



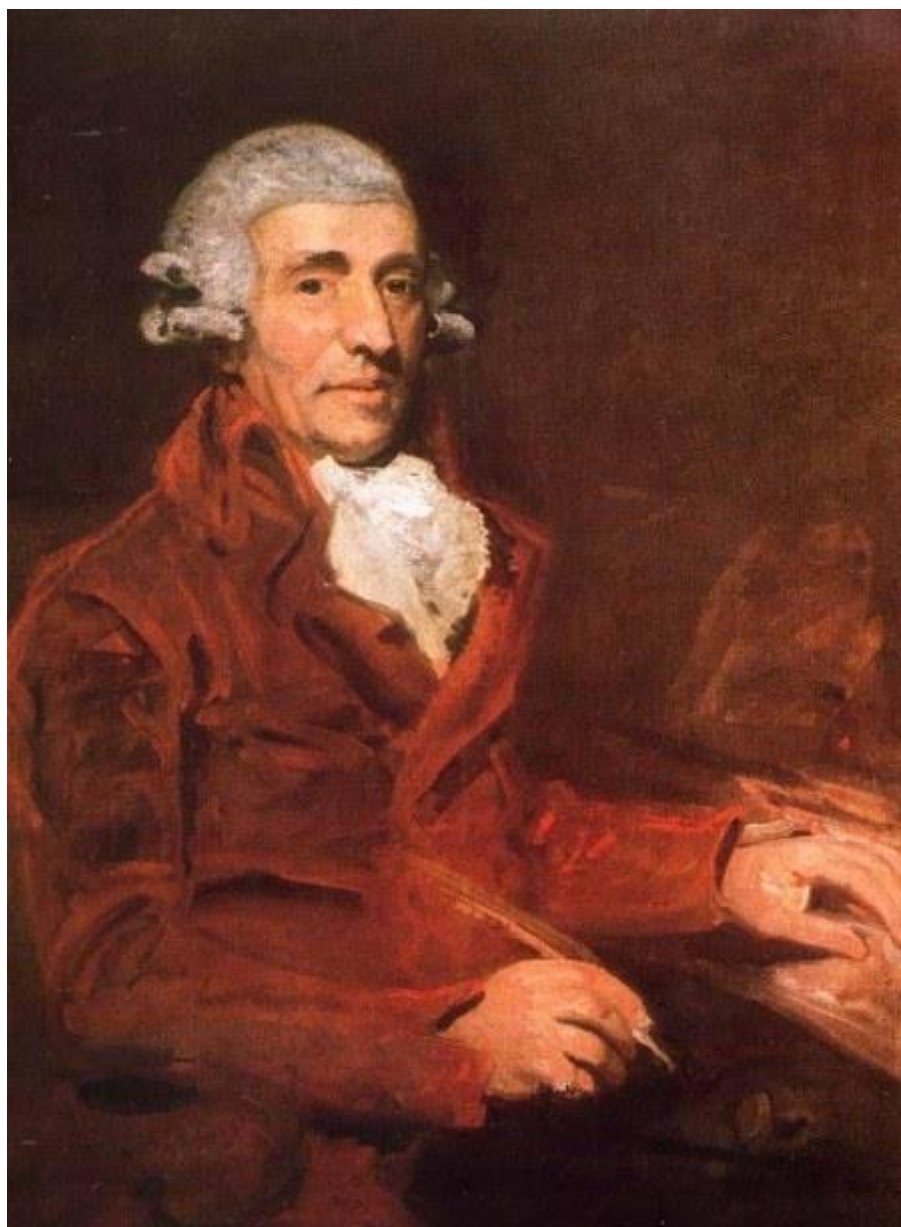
۹. تا زمان آشنایی **هایدن** با نمایشات آوازی **موتسارت**، خود او بیش و کم و سامان‌مند، نمایش آوازی می‌نوشت. او به نمایشات آوازی خود می‌بالید، اما با درک برتری **موتسارت** در این ژانر موسیقایی و در کنار این، بدون هیچگونه رشکی نسبت به دوست خود، کشش خود را به نمایش آوازی از دست داد. در پاییز سال ۱۷۸۷ **هایدن** از **پراگ** سفارشی برای نوشتن یک نمایش آوازی تازه دریافت کرد. نامه زیر پاسخ او به این سفارش بود، که وابستگی نیرومند او را به **موتسارت** و اینکه، تا چه اندازه **هایدن** بدور از خواست بهره‌جویی برای خود بود، آشکار می‌سازد: «شما از من می‌خواهید تا برای‌تان یک **Opera buffa** بنویسم. اگر شما برآن هستید تا آنرا در **پراگ** بر روی پهنه اجرایی آورید، باید پیشنهاد شما را رد کنم، زیرا همه نمایشات آوازی من تا آن اندازه به **استرهایزی** وابسته‌اند، که اجرای آنها بیرون از آن، آنگونه که باید، ناشدنی می‌باشد. همه چیز می‌توانست بگونه‌ای دیگر باشد، اگر من می‌توانستم یک آفریده صد در صد نو، بویژه برای خانه نمایش **پراگ** بنویسم. اما حتی اگر چنین نیز شود، برای من مشکل است تا با آدمی همچون **موتسارت** هم‌اوردی کنم.»



۱۰. داستانی درباره آن که چرا سنفونی شماره ۱۰۲ در سی بمول ماژور [بزرگ]، «فرجود» [معجزه] نامیده می شود، وجود دارد. پس از اجرای نخست این سنفونی، همین که آواهای پسین آن خاموش شدند، همگی بینندگان با شتاب به سوی بخش جلوی تالار رفتند، تا ستایش خود را به گوش آهنگ ساز برسانند. در این زمان چلچراغ بسیار بزرگی از آسمانه [سقف] تالار کنده شده، و درست بر روی همان مکانی می افتد که کمی پیش از این مردم در آنجا نشسته بودند. این که، هیچکس آسیب ندید، یک فرجود به شمار می آمد.



۱۱. شاهزاده ولز (دیرتر شاه گئورگ چهارم) به جان هوپنر سفارش کشیدن چهره هایدن را داد. هنگامی که آهنگ ساز بر روی صندلی نشست، تا نگاره کش بتواند چهره او را بکشد، سیمای همواره زنده دلانه و شاداب او، این بار به گونه ای دیگر. ناشاداب [جدی] درآمد. نگاره کش که می خواست تا لبخند ویژه هایدن را بر چهره او ببیند، یک زن خدمتکار آلمانی را به کار گرفت، تا او، در زمان کشیدن چهره، مهمان برجسته را سرگرم گفت و گو با خود کند. از این روی بر روی نگاره (که اکنون در کاخ باکینگهام نگهداری می شود)، هایدن دارای چهره ای با بیان ناآرام و خودگرفته می باشد.



۱۲. **هایدن** نه تنها هیچگاه خود را زیباچهره به شمار نمی‌آورد، بلکه وارونه [برعکس]، بر این باور بود، که کیاناد [طبیعت] در مورد او کم‌کاری کرده، اما در کنار این، آهنگ‌ساز هیچگاه بی‌بهره از نگرورزی خانم‌ها نبود. سرشت زنده‌دلانه و دورویی موشکافانه او، آن‌ها را بسوی خود می‌کشید. او دارای پیوندهای خوبی با بسیاری از آنها بود، اما به یکی از آنها، یعنی خانم **ریکا شرویتز**، بیوه **یوهان ساموئل شرویتز** موسیقی‌دان، بویژه نزدیک بود. **هایدن** حتی نزد **آلبرت کریستوف دیس** بر زبان آورد که، اگر او در آن‌زمان تنها می‌بود، او [ریکا] را به همسری خود برمی‌گزید. **ریکا شرویتز** بارها پیام‌های مهرآمیز آتشین برای آهنگ‌ساز فرستاد، که او هوشدارانه [با دقت] آنها را در دفتر یادداشت خود می‌نوشت. در کنار این، او با دو زن دیگر نامه‌نگاری می‌کرد، که نسبت به آنها نیز کشش بسیاری داشت: با **لویجی پونتسللی**، خواننده‌ای از **استرهایزی**، که در آن‌زمان در **ایتالیا** زندگی می‌کرد، و **ماریانا فن گنتسینگر**.



۱۳. یک‌زمان، دوست آهنگ‌ساز، کاردپزشک [جراح] نامی، جان هانتلر به هایدن پیشنهاد کرد تا گره‌های گوشتی در بینی او را، که موسیقی‌دان را آزار می‌دادند، از میان بردارد. هنگامی که بیمار [هایدن] گام به بخش کاردپزشکی گذارد و چهار دوجین دستیار پزشکی را دید، که می‌بایست او را به‌هنگام کاردپزشکی در دستان خود نگاه دارند، ترسید و هراسناک شروع به داد و فریاد کرد و از آنجا به بیرون گریخت، این‌است که هر گونه تلاش برای این کار به‌کنار گذاشته شد.



۱۴. در ابتدای سال ۱۸۰۹ **هایدن** دیگر بیش‌وکم زمین‌گیر شده بود. روزهای پایانی زندگی او ناآرام بودند: سپاه **نابلیون، وین** را در ابتدای ماه مه به چنگ خود درآورد. به‌هنگام ترکیدن گلوله‌های آتش‌زای فرانسوی، پوسته‌ی یکی از آنها در نزدیکی خانه او بر روی زمین افتاد، همه ساختمان می‌لرزید و خدمتکاران دچار هراس شده بودند. **هایدن** بیمار می‌بایست از غرش توپخانه، که بیش از یک شبانروز بود که خاموش نمی‌شد، بسیار رنج کشیده باشد. اما به‌هرگونه او تا آن اندازه نیرو داشت تا خدمتکاران خود را آرام سازد: «نگران نباشید، تا زمانی که بابا **هایدن** در اینجاست، به شما هیچگونه آسیبی وارد نخواهد شد». هنگامی که **وین** به شکست تن در داد، **نابلیون** فرمان داد، تا در کنار خانه **هایدن** یک اتاقک نگهبانی بسازند، تا **هایدن** روبه‌مرگ در آرمش باشد. گفته می‌شود، که بیش‌وکم هر روز، **هایدن** ناتوان سرود مردمی **اتریش** را همچون نشانه‌ی واخواهی [اعتراض] در برابر تازندگان می‌نواخت.



۱۵. بامداد روز ۳۱ ماه مه، هایدن بیهوش شد و آرام این دنیا را ترک کرد. در شهر، در جایی که سربازان دشمن میزبان شده بودند، پیش از آنکه مردم از مرگ هایدن آگاه شوند، روزهای بسیاری سپری شد. این است که آیین خاکسپاری او بی سر و ندا [صدا] انجام شد. در تاریخ ۱۵ ماه ژوئن به سرفرازی [افتخار] آهنگساز، آیین همراهی تن بی جان [تشییع جنازه] او ترتیب داده شد، که در آن «رکوییم» موتسارت اجرا شد. در این آیین بسیاری از افسران بلندپایه فرانسوی دیده می شدند. در ابتدا هایدن را در گورستانی در وین به خاک سپردند، اما در سال ۱۸۲۰ بازمانده های او را به آیزنشتادت بردند. هنگامی که گور او را گشودند، آشکار شد، که کاسه سر او نیست. روشن شد، که دو دوست هایدن، گورکنان را در آیین خاکسپاری خریده بودند، تا سر آهنگساز را بدست آورند. از سال ۱۸۹۵ تا سال ۱۹۵۴ کاسه سر در دیرینکده [موزه] انجمن دوستداران موسیقی در وین جای داشت. سپس در سال ۱۹۵۴ آن، سرانجام، همراه با بازمانده های دیگر او، در باغ برگ کیرشه در کلیسای شهری آیزنشتادت به خاک سپرده شد.



برگردان از زبان روسی بزبان پارسی: بابک بردیا
[از يك برگ اینترنتی بزبان روسی]
۲۲ آوریل ۲۰۲۰ - برلین